انتشارات سرمشق

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

ماجراهای خواندنی

تقویت مهارت «خواندن» در دانش‌آموزان پایه‌های اوّل و دوم دبستان

براساس کتاب «فارسی» اوّل دبستان

نویسنده: طیّبه قادری

تصویرگر: فائزه آیتی

تلفن: ۰۲۱-۵۴۱۹۷۰۰۰ پایگاه الکترونیکی: www.sarmashgh.com

فهرست

آن مَرد آمَد ۷ نشانه‌هایِ آ ا ـ بـ ب ـ اَ ـ د ـ مـ م ـ سـ س ـ او و ـ تـ ت ـ ر ـ نـ ن ـ ایـ یـ ی ای ـ ز

مادرِ بیمار ۸ نشانه‌هایِ جدید: اِ ـِ ـه ه ـ شـ ش

بی‌بی زِینَب ۹ نشانه‌هایِ جدید: یـ ی ـ اُ ـُ

روزِ شادیِ مَن وَ شیوا ۱۰ نشانه‌هایِ جدید: کـ ک ـ و

پیرمَرد و پارسا ۱۲ نشانه‌هایِ جدید: پـ پ ـ گـ گ ـ فـ ف

روزی که او به دُنیا آمَد ۱۴ نشانه‌هایِ جدید: خـ خ ـ قـ ق

کتاب‌خانه‌یِ ما ۱۶ نشانه‌هایِ جدید: لـ ل ـ جـ ج

مخملِ سرمه‌ای ۱۸ نشانه‌یِ جدید: و ← ـُ (استثنا)

سرزمینِ ما، ایران ۲۰ نشانه‌یِ جدید: هـ ـهـ ـه ه

چمدانِ دایی ۲۲ نشانه‌هایِ جدید: چـ چ ـ ژ

دوچرخه‌ای در آسمان ۲۴ نشانه‌هایِ جدید: خوا ← خا (استثنا)

اوّلین روزِ مدرسه ۲۷ نشانه‌یِ جدید: ّ

یک روز در صَف ۳۰ نشانه‌یِ جدید: صـ ص

آشِ نذری ۳۲ نشانه‌یِ جدید: ذ

عینکِ عمو ۳۴ نشانه‌یِ جدید: عـ ـعـ ـع ع

روزِ اَثاث‌کشی ۳۶ نشانه‌یِ جدید: ثـ ث

مسافرِ کربلا ۳۸ نشانه‌یِ جدید: حـ ح

بازگشت به خانه ۴۰ نشانه‌یِ جدید: ضـ ض

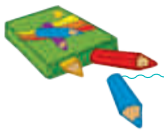

مدادِ جادویی ۴۲ نشانه‌یِ جدید: ط

باغِ عمو غلام ۴۴ نشانه‌یِ جدید: غـ ـغـ ـغ غ

در انتظارِ مهر ۴۶ نشانه‌یِ جدید: ظـ

بی‌بی زِینَب

نشانه‌هایِ جدید: ـِ ـُ ـُ

بویِ یاس می‌آیَد، زیرا بی‌بی **زِینَب** آمَده اَست.

او مادَرِ بابا اَست. بی‌بی اَز روستا**یی** دَر **اُستانِ یَزد** آمَده تا نزدِ ما بمانَد.

مَردُم روستا بی‌بی زِینَب را دوست دارَند، زیرا او باایمان اَست.

مَن اَز آمَدَنِ بی‌بی **بِسیار** شاد **شُده**اَم.

سوره‌**یِ** «ناس» را او به مَن **یاد** داده اَست.

داستانِ اِمامان اَز زَبانِ او شِنیدَنی اَست.

نَماز را نیز بی‌بی یادَم داده اَست.

بابا او را سه بار به **زیارَت بُرده** اَست.

بی‌بی دَستش را، **رویَش** را **می‌شویَد**.

او آماده‌یِ نَماز شُده اَست. دَستانَش را به سَمتِ آسِمان بُرده، **شایَد** بَرایِ تَمامِ مَردُم آرِزویِ **آسایِش** دارَد.

دَستانَش را می‌بوسَم. او **مُشتی** توت دَر دَستَم می‌ریزَد. بی‌بی را به اَندازه‌یِ تَمامِ **دُنیا** دوست دارَم.

پیرمَرد و پارسا

نشانه‌هایِ جدید: پ ـ پ ـ گ ـ گ ـ ف ـ ف

یک روزِ **بَرفی** که **پارسا** از مدرسه **بَرمی‌گَشت**، **پیرمَردی** را دید. پیرمَرد کِنارِ دیوار نِشَسته بود و **نِگَران** بود. پارسا به پیرمَرد نَزدیک شُد و **پُرسید**: «کُمَک نیاز نَدارید؟»

پیرمَرد به‌آرامی **گُفت**: «**پِسَرَم**! نِشانیِ دَبِستانِ **شَریف** را می‌دانی؟ باید نَوه‌ام را از مدرسه بیاوَرم.

امروز مادرش نَتوانِست برایِ بُردنِ او بیاید. نِشانیِ مدرسه را نِوِشت و به من داد. نشانی را **گُم** کردم. داشتم **کیفَم** را **می‌گَشتَم**، این **سَنگ** را نَدیدم و به زمین **اُفتادم**. نِشَسته‌ام تا دردِ **پایَم** کم‌تر شَوَد. نگرانَم، دَرِ دبستان را کِی می‌بَندَند؟»

پارسا گُفت: «**پِدَربُزُرگ**! من نشانیِ آن دبستان را می‌دانم، بیایید بِرَویم.»

سِپَس پارسا دستِ پیرمرد را **گِرِفت** و به او کمک کرد. پیرمرد ایستاد و آرام‌آرام **پُشتِ** سَرِ پارسا رفت. پارسا با دیدنِ کیفِ پیرمرد گفت: «کیفِ شما **سنگین** است. من آن را می‌آوَرم.»

به دبستانِ شریف که رسیدند، پیرمرد دستی به سَرِ پارسا کِشید و گفت: «**آفَرین فَرزَندَم!** **سِپاس‌گُزارَم** که به من کمک کردی.»

نَوه‌یِ پیرمرد ایستاده بود و با یک **توپِ پاره** بازی می‌کرد. تا پدربزرگَش را دید، به سَمتِ او دَوید. پیرمرد و نوه‌اش رفتند. برف تُندتر می‌بارید. پارسا دوید تا زودتر بِتواند داستانِ آن روز را برایِ پدر و مادرش **بِگوید**. **گُرُسنه** بود و به یک کاسه **سوپِ گَرم فِکر** می‌کرد.

تلفن: ۰۲۱-۵۴۱۹۷۰۰۰ پایگاه الکترونیکی: www.sarmashgh.com